

مفهوم امر سیاسی

-
- سرشناسه: اشمیت، کارل، ۱۸۸۸ - ۱۹۸۵ م. Schmitt, Carl
- عنوان و نام پدیدآور: مفهوم امر سیاسی/ کارل اشمیت؛ ترجمه یاشار جیرانی، رسول نمازی.
- مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۳.
- مشخصات ظاهری: ۱۹۹ ص.
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۰۷۷-۵
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
- یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان The concept of the political. C, 2007
- ترجمه شده است.
- یادداشت: نمایه
- موضوع: علوم سیاسی
- موضوع: دولت
- شناسه افزوده: جیرانی، یاشار، ۱۳۶۲ -، مترجم
- شناسه افزوده: نمازی، رسول، ۱۳۶۱ -، مترجم
- رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ م ۷ الف/ JA۷۴
- رده‌بندی دیویی: ۳۲۰/۰۱۱
- شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۳۲۳۶۶۵
-

مفہوم امر سیاسی

کارل اشمیت

ترجمہ یاشار جیرانی

رسول نمازی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Concept of the Political

Carl Schmitt

The University of Chicago Press, 2007



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

کارل اشمیت

مفهوم امر سیاسی

ترجمه یاشار جیرانی و رسول نمازی

چاپ پنجم

۶۶۰ نسخه

۱۴۰۲

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۲۷۸ - ۰۷۷ - ۵

ISBN: 978 - 600 - 278 - 077 - 5

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- مقدمه مترجمان..... ۷
۱. مفهوم امر سیاسی..... ۱۳
کارل اشمیت
۲. عصر خنثی‌سازی‌ها و سیاست‌زدایی‌ها..... ۹۹
کارل اشمیت
۳. یادداشت‌هایی در باب کارل اشمیت، مفهوم امر سیاسی... ۱۱۹
لئو اشتراوس
۴. کارل اشمیت در جستجوی امر سیاسی: الهیات، تصمیم‌گرایی
و مفهوم دشمن..... ۱۵۱
موریس اوریک
۵. الهیات سیاسی چیست؟..... ۱۷۹
هاینریش مایر
- نمایه..... ۱۹۷

مقدمه مترجمان

مقاله «مفهوم امر سیاسی» که ترجمه آن را پیش رو دارید نه تنها مهم ترین اثر کارل اشمیت بلکه یکی از مهم ترین آثار فلسفه سیاسی در قرن بیستم است. به گواهی تعداد کتب، مقالات و سمینارهایی که به اندیشه کارل اشمیت اختصاص داده می شوند و هر روز بر تعداد آنها افزوده می شود، می توان گفت که کارل اشمیت از تأثیرگذارترین و در عین حال مناقشه برانگیزترین اندیشمندان سیاسی صد سال اخیر است؛ هر روز نظر محققان بیش تری به آثار او جلب می شود و با توجه به این لازم بود ترجمه ای مناسب از مهم ترین اثر کارل اشمیت در اختیار فارسی زبانان قرار گیرد.

ترجمه ای که پیش رو دارید در واقع ترجمه چندباره متنی واحد است. این ترجمه با ترجمه انگلیسی جورج شواب^۱ آغاز شد؛ سپس برای افزایش دقت، متن را با ترجمه فرانسوی^۲ مقایسه کردیم. از آن جا که متن

1. Carl Schmitt, *The Concept of The Political*, Tran. by George Schwab (Chicago: Chicago University Press, 1996, 2007).

2. Carl Schmitt, *La Notion de Politique et Théorie du Partisan*, Traduction par Marie-Louise Steinhauser (Paris: Champs-Flammarion, 1972, 1992).

انگلیسی در بعضی بخش‌ها دقت لازم را نداشت، ترجمه انگلیسی را به کمک ترجمه فرانسوی که به متن آلمانی^۱ نزدیک‌تر بود تصحیح و با متن آلمانی مقایسه کردیم؛ مترجم انگلیسی بعضی سطرها را در ترجمه خود حذف یا جایگزین کرده است که ما آن‌ها را در ترجمه آورده‌ایم؛ بعضی مفاهیم نسبتاً مهم نیز با توجه به متن آلمانی و فرانسوی ترجمه شده‌اند. در مواردی که نظر مترجم انگلیسی تأثیر زیادی بر معنای متن نداشت از ترجمه او تبعیت کرده‌ایم.

در این مجموعه علاوه بر مقاله «مفهوم امر سیاسی»، مقاله دیگری از اشمیت با عنوان «عصر خنثی‌سازی‌ها و سیاست‌زدایی‌ها»^۲ که در آن اشمیت به توصیف دیدگاه خود در باب تاریخ مدرن اروپا می‌پردازد اضافه شده است. با توجه به این که اندیشه کارل اشمیت در ایران چندان شناخته شده نیست، سه مقاله دیگر هم به ترجمه این دو اثر کارل اشمیت افزوده‌ایم: (۱) مقاله لئو اشتراوس «یادداشت‌هایی در باب کارل اشمیت، مفهوم امر سیاسی»^۳ بدون تردید مهم‌ترین شرح و نقدی است که بر اثر اشمیت نوشته شده است. تنها مقاله‌ای که کارل اشمیت به همراه نسخه اصلی اثر خود منتشر کرد همین مقاله اشتراوس بود و آن را به دیگران نیز پیشنهاد می‌کرد؛ وی به شاگرد و دستیار خود گونتر گراس در باب مقاله اشتراوس گفته بود: «تو باید آن را بخوانی. [اشتراوس] عمق اندیشه‌ام را

1. Carl Schmitt, *Der Begriff des Politischen* (München: Duncker & Humbolt, 1932, 1963).

2. Translated by Mattias Konzett and John P. McCormick From “Das Zeitalter de Neutralisierungen und Entpolitisierungen (1929)”, in Carl Schmitt, *Der Begriff des Politischen: Text von 1932 mit einem Vorwort und drei Corollarien* (Berlin: Dunker & Humblot, 1963), pp. 79–95.

3. Leo Strauss, *Notes on Carl Schmitt, The Concept of the Political*, Trans. by. J. Harvey Lomax.

دیده و مرا آن گونه زیر اشعهٔ ایکس قرار داده است که هیچ کس دیگری قرار نداده.^۱ بنابراین، برای فهم مقاله «مفهوم امر سیاسی» بهترین راهنما مقالهٔ اشتراوس است که تأییدِ خود اشمیت را نیز به همراه دارد و باید معیاری باشد برای تعبیر مقصود و نظر اصلی کارل اشمیت. (۲) مقالهٔ دیگری با عنوان «کارل اشمیت در جستجوی امر سیاسی: الهیات، تصمیم‌گرایی و مفهوم دشمن» به قلم موریس اوربیک^۲ که شرحی کلی بر اندیشهٔ کارل اشمیت با تأکید بر گفتگوی میان اشمیت و اشتراوس است به این مجموعه اضافه کرده‌ایم تا خوانندهٔ فارسی‌زبان را با مسائل عمده در اندیشهٔ او آشنا و به نقاط اشتراک و اختلاف نظر این دو اندیشمند مهم آگاه سازیم. (۳) مقالهٔ سوم، «الهیات سیاسی چیست؟»،^۳ نوشتهٔ هاینریش مایر از مهم‌ترین شارحان اندیشهٔ کارل اشمیت است. او یکی از مناقشه‌برانگیزترین شرح‌ها را در باب مفهوم «الهیات سیاسی» کارل اشمیت به دست داده است و شرح‌هایی که امروز در باب اندیشهٔ اشمیت نوشته می‌شوند مکرراً به آثار او ارجاع می‌دهند؛ بنابراین، این مقاله می‌تواند دریچه‌ای باشد به سوی تعبیر جدید اندیشهٔ اشمیت.^۴ بدین سان خواننده مجموعه

1. Heinrich Meier, *Carl Schmitt and Leo Strauss: The Hidden Dialogue*, trans. J. Harvey Lomax (Chicago: University of Chicago Press, 1995), xvii.

2. Maurice Auerbach, "Carl Schmitt's Quest for the Political: Theology, Decisionism, and the Concept of the Enemy", *Interpretation*, Winter 1993–94, Vol. 21, No. 2.

3. Heinrich Meier, "What Is Political Theology?" in *Interpretation. A Journal Political Philosophy*. New York, Vol. 30, Issue 1, 2002.

۴. خوانندهٔ آشنا به زبان انگلیسی می‌تواند به دو اثر مفصل‌ترِ هاینریش مایر در مورد اشمیت مراجعه کند:

Heinrich Meier, *Carl Schmitt and Leo Strauss: The Hidden Dialogue*, trans. J. Harvey Lomax (Chicago: University of Chicago Press, 1995);

نسبتاً کاملی در اختیار دارد که می‌تواند راهنمایی برای آشنایی او با اندیشه کارل اشمیت باشد.

در این جا جا دارد از خانم پانته آخنجری که زحمات بسیاری برای عملی شدن این ترجمه متحمل شد تشکر کنیم؛ همچنین از استاد جورج شواب تشکر می‌کنیم که اجازه استفاده از ترجمه خود را به مترجمان داد؛ استاد هاینریش مایر نیز با راهنمایی‌ها و فراهم کردن نسخه‌ای تصحیح شده از مقاله‌اش و اجازه انتشار آن در این مجلد، کمک فراوانی به مترجمان کرد و امیدواریم با تقدیم این ترجمه به او مراتب قدردانی خود را نشان داده باشیم.

اما چند نکته در باب ترجمه پیش رو:

۱. ارجاعات اصلی آثار ترجمه شده در این مجلد در پانویست آمده است.

۲. یادداشت‌های مترجمان در همه جا با «م.» در پایان مشخص شده است. جورج شواب، مترجم انگلیسی، گاه توضیحاتی برای بعضی نکات متن اضافه کرده است. از آن جا که این توضیحات برای فهم بهتر متن مفیدند، آن‌ها را آورده و در انتها علامت «ج. ش.» را اضافه کرده‌ایم؛ اما مقالات و کتبی که جورج شواب برای مطالعه بیشتر در متن پیشنهاد کرده است حذف شده‌اند. در انتهای یادداشت‌های اشمیت علامتی اضافه نکرده‌ایم.

۳. برای تبعیت از اشمیت، جملات یا کلماتی که در متن آلمانی به زبان‌هایی غیر از آلمانی آمده‌اند (یونانی، لاتین، انگلیسی، ایتالیایی یا

Heinrich Meier, *The Lesson of Carl Schmitt: Four Chapters on the Distinction between Political Theology and Political Philosophy*, Expanded Edition, trans. Marcus Brainard and Robert Berman (Chicago: University of Chicago Press, 2011).

فرانسوی) در متن فارسی به همان زبان آورده و ترجمه آنها را در گوشه قرار داده‌ایم. استثناء در این جا سخنرانی اولیور کرامول است که برای راحتی خواننده در پانوشت به زبان انگلیسی آمده است. همین قاعده در متون دیگر هم رعایت شده است.

یاشار جیرانی

رسول نمازی

اول آذر هزار و سیصد و نود و یک

مفهوم امر سیاسی

کارل اشمیت

به یاد دوستم، آوگوست شیتس
 اهل مونیخ، که در ۲۸ اوت ۱۹۱۷
 در حمله به مونته‌سیلول از پا درآمد.

مفهوم امر سیاسی پیشفرض مفهوم دولت^۱ است.
 بر اساس کاربرد زبانی مدرن، دولت منزلت سیاسی مردمی سازمان‌یافته
 در یک واحد سرزمینی محصور است. این چیزی نیست جز تعبیری کلی
 و نه تعریف دولت. از آن‌جا که در این‌جا با سرشت امر سیاسی سروکار

۱. در ادبیات رایج سیاسی ایران دو مفهوم دولت و حکومت در معنایی معکوس مورد استفاده قرار می‌گیرند. مثلاً ما از دولت فلان رئیس‌جمهور و از حکومت جمهوری اسلامی صحبت می‌کنیم. در صورتی که دولت (state) در ادبیات سیاسی به معنای اجتماعی از مردم است که تحت حاکمیت یک قدرت مرکزی زندگی می‌کنند. در مقابل، حکومت (government) بازوی اعمال اقتدار دولت است؛ یعنی حکومت حاکمیت دولت را اعمال می‌کند. در نتیجه درست این است که بگوییم حکومت فلان رئیس‌جمهور و دولت جمهوری اسلامی. — م.

داریم چنین تعریفی موجه نیست. این پرسش که ذات دولت چیست را می‌توان در حال حاضر گشوده گذاشت - این که آیا ماشین است یا ارگانیزم، شخص است یا نهاد، جامعه است یا جماعت، بنگاه است یا کندوی زنبور عسل، یا حتی شاید نوعی نظم رویه‌ای پایه‌ای. این تعاریف و تصاویر معنا، تفسیر، انگاره و ساخت پیچیده‌ای را پیش می‌کشند و بنابراین نمی‌توانند نقطه عزیمت مناسبی برای تبیین ساده و ابتدایی باشند.

دولت در معنای تحت‌اللفظی و در ظهور تاریخی خود موجودیت خاصی از یک مردم است.^۱ در مقابل بسیاری از انواع قابل تصور موجودیت‌ها، دولت در وضع تعیین‌کننده عین اقتدار نهایی است. در حال حاضر لازم نیست چیزی بیش از این بگوییم. معنای تمامی خصایص چنین تصویری از این موجودیت و مردم در گرو ویژگی متمایزکننده امر سیاسی است و هنگامی که سرشت امر سیاسی اشتباه فهمیده شود نامفهوم خواهند شد.

به ندرت می‌توان تعریف واضحی از امر سیاسی یافت. این کلمه در تقابل با ایده‌های متعددی، اغلب به صورت سلبی مورد استفاده قرار می‌گیرد، برای مثال در تقابل‌هایی مانند سیاست و اقتصاد، سیاست و اخلاق، سیاست و حقوق؛ و در [علم] حقوق مجدداً سیاست و قانون مدنی^۲ و مانند این‌ها وجود دارد. به واسطه چنین تقابل‌های سلبی و اغلب

۱. اشمیت دولت حاکم مدرن ملی را در ذهن دارد و نه موجودیت‌های سیاسی قرون میانه یا دوران باستان را. ج. ش.

۲. تقابل حقوق و سیاست به سادگی با تقابل قانون مدنی و عمومی خلط می‌شود. از نظر ی.

ک. بلونچلی: «مالکیت نوعی قانون مدنی است و نه مفهومی سیاسی.»

J. K. Bluntschli, *Allgemeines Staatsrecht*, I (1868), S. 219.

جدلی، معمولاً این امکان وجود دارد که بسته به زمینه و وضع انضمامی چیزی را به وضوح توصیف کرد. اما این همچنان تعریفی اخص نیست. در اشکال مختلف، «امر سیاسی» عموماً در کنار «دولت» یا اقلأً در نسبت با آن قرار داده می‌شود.^۱ بدین‌گونه دولت به مثابه چیزی سیاسی پدیدار

معنای سیاسی این تقابل به طور اخص در سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ در هنگام مباحثات مربوط به مصادرهٔ اموال شاهزاده‌هایی که قبلاً در آلمان حکومت می‌کردند مطرح شد. به عنوان مثال، عبارت ذیل از سخنانِ دیتريش (Dietrich) نمایندهٔ مجلس، آورده شده است: «ما بر این نظر هستیم که موضوعات مطرح در این‌جا به هیچ عنوان مربوط به پرسش‌های ناظر به قانون مدنی نیستند بلکه پرسش‌هایی کاملاً سیاسی‌اند...»

Reichstagsitzung, Dezember 2, 1925, *Berichte*, 4717.

۱. همچنین در آن تعاریف از امر سیاسی، که در آن‌ها مفهوم قدرت به عنوان عامل تعیین‌کننده مورد استفاده قرار می‌گیرد، این قدرت بیش‌تر اوقات به مثابهٔ قدرت دولت پدیدار می‌شود. مثلاً ماکس وبر در «سیاست به مثابهٔ حرفه» می‌گوید: «شوق به مشارکت در یا اثرگذاری بر توزیع قدرت، چه در میان دول باشد، چه به طور داخلی و میان گروه‌هایی از مردم که دولت آن‌ها را در بر می‌گیرد.» یا «رهبری یا اثرگذاری بر اجتماعی سیاسی که امروزه به آن دولت می‌گویند.»

“Politik als Beruf”, 2. Aufl. 1926, S. 7.

یا در اثر دیگرش می‌گوید: «ذات سیاست عبارت است از... نبرد، پیروزی متحدان و پیروانِ داوطلب.»

“Parliament und Regierung im neugeordneten Deutschland”, 1918, S. 51.

اچ. تریپل می‌گوید: «تا دهه‌های اخیر سیاست همچنان به وضوح با مطالعهٔ دولت پیوسته بود... در همین راستا وایتس سیاست را به مثابهٔ بحثِ آکادمیک در باب دولت با توجه به شکل‌گیری تاریخی دول به صورت کلی و همچنین اوضاع و نیازهای حال حاضر آن‌ها توصیف می‌کند.» تریپل سپس به درستی رویکردِ به‌ظاهر غیرسیاسی و صرفاً حقوقی مکتب‌گرب‌ر-لاباند و تلاش برای ادامهٔ آن در دوران پس از جنگ (کلزن) را نقد می‌کند.

Staatsrecht und Politik, 1927, S. 16.

با این حال، تریپل هنوز معنای خالص سیاسی این تظاهر به خلوص غیرسیاسی را درنیافته است، چون به معادلهٔ سیاست = دولت معتقد است. همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، سیاسی نامیدن رقیب و غیرسیاسی (یعنی علمی، عادل، عینی‌نگر، بی‌طرف و غیره) نامیدن خود در واقع شیوه‌ای معمول و فوق‌العاده کامل برای سیاست‌ورزی است.

می‌شود و امر سیاسی به مثابه چیزی که به دولت تعلق دارد - که آشکارا دوری باطل است.

بسیاری از این توصیفات از امر سیاسی در ادبیات حرفه‌ای حقوقدانان به چشم می‌خورند. تا آن جایی که این توصیفات به لحاظ سیاسی جدلی نیستند تنها اهمیتی عملی و فنی دارند، و باید به مثابه تصمیمات حقوقی و اجرایی در موارد خاص فهمیده شوند. بنابراین، معنای این توصیفات در گرو پیشفرض گرفتن دولت باثباتی است، که در چهارچوب آن عمل می‌کنند. از این رو، برای مثال، مجموعه‌ای از قوانین حقوقی و ادبیات متعلق به مفهوم تشکلی سیاسی یا نشست سیاسی در قانون اجتماعات وجود دارند. به علاوه، در سازوکار حقوق اداری فرانسه تلاش شده است تا مفهوم انگیزه سیاسی (mobile politique) را جعل کنند تا با یاری گرفتن از آن بتوانند اعمال حکومت (actes de gouvernement)^۱ را از اعمال اداری غیرسیاسی تمیز دهند و بدین وسیله این اعمال را از نظارت دادگاه‌های اداری خارج سازند.^۲

تعاریف یاری‌رسانی از این دست پاسخگوی نیازهای رویه حقوقی معمول هستند. اساساً این تعاریف شیوه‌ای عملی برای محدود ساختن

۱. اشاره اشمیت در این جا به دو مفهوم در ادبیات حقوقی فرانسه است. انگیزه سیاسی (mobile politique) قاعده‌ای است برای تفکیک اعمال صرفاً اداری حکومت از اعمال سیاسی حکومت (actes de gouvernement). بر اساس این تفکیک، اعمال سیاسی حکومت در دادگاه‌های دولتی قابل بررسی نیست و جزئی از اختیارات مقامات سیاسی محسوب می‌شود. - م.

۲. ... من برای معیار امر سیاسی که در این جا ارائه کرده‌ام (قطب‌بندی دوست-دشمن) خصوصاً از تعریف سیاسی جالب توجه از actes de gouvernement [اعمال حکومت] که دو فور مطرح کرده است وام گرفته‌ام: «نگارنده به دنبال تعریف عملی حکومتی است. چنین عملی به دنبال دفاع جامعه از خود یا آن‌گونه که جامعه در حکومت تنیده شده است در مقابل دشمنان داخلی یا خارجی، آشکار یا پنهان، حال یا آینده است ...»

صلاحیت حقوقی پرونده‌ها در درون یک دولت و در روندهای حقوقی آن فراهم می‌آورند. آن‌ها به هیچ وجه به دنبال تعریفی عام از امر سیاسی نیستند. از همین رو، چنین تعاریفی از امر سیاسی تنها تا زمانی کافی خواهند بود که دولت و نهادهای عمومی چیزهایی بدیهی و انضمامی فرض شوند. همچنین، تا زمانی که دولت حقیقتاً موجودیتی واضح و یکپارچه در برابر گروه‌ها و امور غیرسیاسی باشد - به عبارت دیگر، تا زمانی که دولت انحصار سیاست را در اختیار داشته باشد - تعاریف کلی از امر سیاسی که دربردارنده چیزی بیش از ارجاعات اضافه به دولت نیستند قابل فهم و به همان میزان همچنین به لحاظ نظری قابل توجیه خواهند بود. این شرایط هنگامی صادق بود که دولت، یا جامعه را به عنوان نیروی معارض خود در نظر نمی‌گرفت (مانند قرن هجدهم) یا اقلاً دولت به مثابه نیروی باثبات و متمایزی بر فراز جامعه قرار گرفته بود (مانند آلمان در قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم).

معادله «دولت = سیاست» دقیقاً در لحظه‌ای که دولت و جامعه در یکدیگر نفوذ کنند اشتباه و گمراه‌کننده می‌شود. لذا، آن چیزهایی که مربوط به دولت بوده است به امور اجتماعی تبدیل می‌شود، و، برعکس، آن چیزهایی که کاملاً اموری اجتماعی محسوب می‌شده به امور دولت تبدیل می‌شود - همان طور که ضرورتاً در هر واحد سازمان‌یافته دموکراتیک رخ می‌دهد. از آن هنگام، قلمروهایی که به ظاهر خنثی محسوب می‌شدند - مثل دین، فرهنگ، آموزش، اقتصاد - دیگر خنثی نخواهند بود، به این معنا که به سیاست و دولت تعلق نخواهند داشت. دولت تام^۱ به عنوان مفهومی جدلی در مقابل چنین خنثی‌سازی‌ها و

۱. مفهوم دولت تام (total state) از نظر ریشه و تاریخ با مفهوم توتالیتریسم مشترک است. اما در ابتدا، دولت‌های فاشیستی این مفهوم را به صورت مثبت به کار می‌بردند و آن را دولتی

سیاست‌زدایی^۱‌هایی از قلمروهای مهم طرح شده است؛ این دولت به صورت بالقوه تمام قلمروها را در بر می‌گیرد. چنین امری به اینهمانی دولت و جامعه منجر می‌شود. در نتیجه، در چنین دولتی همه چیز اقلاباً به صورت بالقوه سیاسی است، و دیگر ممکن نیست برای دولت خصیصهٔ سیاسی ویژه‌ای قائل شد.

[یادداشت اشمیت]

این تحول را می‌توان از دولت مطلقهٔ قرن هجدهم تا دولت خنثی (غیر مداخله‌گر) قرن نوزدهم و از آن‌جا تا دولت تام قرن بیستم پی گرفت.^۲ دموکراسی باید خود را از تمامی تمایزهای مرسوم و سیاست‌زدایی‌هایی که خصیصهٔ ویژهٔ قرن نوزدهم لیبرال است و همچنین از آن خصایصی که مربوط به تقابل‌ها و تقسیمات متعلق به تضاد دولت-جامعه است (= سیاسی علیه اجتماعی) رها سازد؛ برای مثال، از تقابل‌های تماماً جدلی و لذا سیاسی زیر:

امر دینی در تقابل با امر سیاسی
 امر فرهنگی در تقابل با امر سیاسی
 امر اقتصادی در تقابل با امر سیاسی
 امر حقوقی در تقابل با امر سیاسی
 امر علمی در تقابل با امر سیاسی

^۱ می‌دانستند که تمامی وجوه حیات ملت را در اختیار دارد. به مرور این مفهوم دارای بار منفی شد. در این‌جا اشمیت از استفادهٔ جدلی این مفهوم توسط فاشیست‌ها سخن می‌گوید که آن را شیوهٔ سیاسی ایدئال خود می‌دانستند.م.

۱. این مسئله به صورت مفصل‌تر در مقاله‌ای با عنوان «عصر خنثی‌سازی‌ها و سیاست‌زدایی‌ها» که در همین کتاب ضمیمه شده است مورد بررسی قرار گرفته است.م.

۲. نگاه کنید به:

اندیشمندان ژرف‌بین‌تر قرن نوزدهم خیلی زود متوجه این مسئله شدند. در کتاب تأملاتی در باب تاریخ جهان^۱ (که در حدود سال ۱۸۷۰ منتشر شده است) عباراتی از این دست یافت می‌شوند: «دموکراسی یعنی آموزه‌ای که از هزاران سرچشمه سیراب شده است و بر اساس شأن اجتماعی حامیانش انواع مختلفی دارد. این انواع مختلف دموکراسی فقط از یک جنبه با یکدیگر مشابهند، و آن میل سیری‌ناپذیر دموکراسی به نظارت دولتی بر فرد است. از این رو، دموکراسی مرزهای بین دولت و جامعه را محو می‌کند و برای پاسخگویی به اموری که جامعه به احتمال زیاد از رسیدگی به آن‌ها سر باز می‌زند به دولت اتکا می‌کند؛ در حالی که مجالی همیشگی برای مباحثه و تغییر را حفظ می‌کند و، نهایتاً، از حق کار و امرار معاش برای بعضی طبقات دفاع می‌کند.» همچنین بورکهارت به درستی به تناقض درونی دموکراسی و دولت مشروطه^۲ لیبرال اشاره کرده است: «از همین رو، دولت، از یک طرف، تحقق و مظهر اندیشه‌های فرهنگی تمام طرفین است و، از طرف دیگر، صرفاً چهره آشکار زندگی مدنی است و فقط به صورت موردی دارای قدرت است. دولت باید بتواند هر کاری را انجام دهد و، در عین حال، مجاز به انجام دادن هیچ کاری نیست. به‌خصوص این که دولت نباید از صورت موجود خودش در هیچ بحرانی دفاع کند. در نهایت این که، آنچه انسان‌ها بیش از هر چیز دیگری می‌خواهند این است که در کاربست قدرت دولتی مشارکت داشته باشند. از این رو، صورت دولت به طور فزاینده‌ای پرسش‌برانگیز و دایره قدرت آن هر روز وسیع‌تر می‌شود.»^۲

علم سیاست آلمانی (تحت تأثیر فلسفه دولت هگل) در اصل مبین آن بود که دولت به طور کیفی از جامعه متمایز است و بالاتر از آن قرار دارد.

1. *Weltgeschichtliche Betrachtungen* 2. Kröner's edition, pp. 133, 135, 197.

دولتی را که بالای جامعه ایستاده است می‌توان دولتِ یونیورسال^۱ خواند اما نه دولتِ تام؛ دولتِ تامی که امروزه به عنوان نفیِ جدلیِ دولتِ خنثی فهمیده می‌شود، دولتی که اقتصاد و حقوقش فی‌نفسه غیرسیاسی است. با وجود این، بعد از سال ۱۸۴۸، تمایز کیفی میان دولت و جامعه که لورنتس فون اشتاین^۲ و رودولف گنایست^۳ همچنان به آن باور داشتند، وضوحِ پیشینِ خود را از دست داده بود. علی‌رغم بعضی محدودیت‌ها، قید و بندها و مصالحه‌ها، تحول علم سیاست آلمانی که خطوطِ بنیادی آن را در رساله‌ام در باب پروس^۴ نشان داده‌ام، مسیر تحول تاریخی به سوی اینهمانی دموکراتیکِ دولت و جامعه را دنبال کرده است.

یک مرحلهٔ قابل توجهِ میانیِ ملی‌گرا-لیبرال را می‌توان در آثار آلبرت هینل^۵ شناسایی کرد: «گسترش دادن مفهوم دولت تا بدان‌جا که با مفهوم جامعهٔ انسانی این‌همان شود اشتباهی فاحش است.» او در دولت موجودیتی را می‌بیند که به دیگر سازمان‌های اجتماع می‌پیوندد؛ اما «موجودیتی که از نوعی ویژه است، که بر فراز این سازمان‌ها قرار گرفته و همهٔ آن‌ها را در بر می‌گیرد». اگرچه هدف عام این موجودیت یونیورسال است، و لوفقط در عمل ویژهٔ محدود ساختن و سازماندهی نیروهای مؤثر اجتماعی، یعنی در کارکرد ویژهٔ قانون، با این حال هینل این باور را که دولت اقلًا به صورت بالقوه دارای این قدرت است که تمام اهداف

۱. کلمه *universal* اگرچه دارای معادل‌های فارسی مانند جهانشمول، کلی و عام است، به دلیل ساختار اتیمولوژیک آن به صورت دقیق قابل ترجمه نیست و این مشکلات در ادامه، هنگام بحث کارل اشمیت در مورد این کلمه آشکار می‌شوند. بنابراین، در این ترجمه همه جا آن را یونیورسال ترجمه کرده‌ایم. م.

2. Lorenz Von Stein 3. Rudolf Gneist

4. *Hugo Preuss: Sein Staatsbegriff und seine Stellung in der deutschen Staatslehre* (Tübingen: J. C. B. Mohr [Paul Siebeck], 1930).

5. Albert Haenel

اجتماعی بشریت را نیز به اهداف خودش بدل سازد نادرست می‌داند. اگرچه از نظر او دولت یونیورسال است، اما به هیچ وجه تام نیست.^۱ قدم تعیین‌کننده در نظریهٔ تنواره‌های گیرکه^۲ یافت می‌شود (اثر او حقوق تنواره‌ها در آلمان^۳ در سال ۱۸۶۸ منتشر شد)، زیرا در این اثر دولت به مثابه تنواره‌ای برابر با سایر تنواره‌ها تلقی می‌شود. البته علاوه بر عناصر تنوارگی، عناصر حاکمیتی نیز به دولت تعلق دارند و تنها بعضی اوقات بر آن‌ها بیش‌تر و گاه کم‌تر تأکید می‌شود. اما از آن‌جا که نظریهٔ گیرکه به نظریهٔ تنواره‌ها و نه نظریهٔ حاکمیت دولت تعلق داشت، پیامدهای دموکراتیک آن انکارناپذیر بودند. در آلمان این پیامدها را هوگو پرویس^۴ و ک. ولتسن دورف^۵ استخراج کردند، در حالی که در انگلستان به نظریات تکثرگرا منجر شدند (به قسمت ۴ مراجعه کنید).

اگرچه دیدگاه رودلف اسمند^۶ به روشنگری بیش‌تری نیاز دارد، اما از نظر من نظریهٔ ادغام دولت او با وضعیت سیاسی‌ای متناظر است که در آن جامعه در درون دولت موجود ادغام نشود (مانند طبقهٔ بورژوازی آلمان که در دولت پادشاهی قرن نوزدهم ادغام شد)، بلکه خودش به دولت تبدیل شود. این‌که چنین وضعیتی دولت تام را اجتناب‌ناپذیر

1. *Studien zum Deutschen Staatsrechte* (Leipzig: Verlag von H. Haessel, 1888), II, 219; *Deutsches Staatsrecht* (Leipzig: Duncker & Humblot, 1892), I, 110.

2. Gierke

۳. ترجمهٔ عنوان کتاب مشهور اتو فون گیرکه (*Das deutsche Genossenschaftsrecht*)، که در این‌جا حقوق تنواره‌ها در آلمان ترجمه شده است، به دلیل وجود کلمهٔ *Genossenschaft* که در زبان انگلیسی *corporation* ترجمه می‌شود به زبان فارسی دشوار است. ریشهٔ لاتین این کلمه *corpus* و مشتقات آن است که به معنای تن است. تنواره در قرون وسطی به گروهی از مردم اطلاق می‌شد که برای آن‌ها در حوزه‌ای محدود حقوق خاصی به رسمیت شناخته می‌شد. م.

4. Hugo Preuss 5. K. Wolzendorff 6. Rudolf Smend

می‌سازد، به‌وضوح در اظهارنظر اسمند در باب عبارتی از پایان‌نامه ۱۹۱۸ هـ. ترشر^۱ در باب مونتسکیو و هگل آمده است.^۲ در آن‌جا در باب نظریه هگل در باره تفکیک قوا گفته می‌شود که این نظریه به معنای «شدیدترین نفوذ دولت در تمامی حوزه‌های اجتماعی در راستای کسب تمام نیروهای حیاتی ملت برای تمامیت دولت است». اسمند اضافه می‌کند که این تعریف «دقیقاً همان نظریه ادغام» است که در کتاب او وجود دارد. در واقع، این دولت تام است که دیگر هیچ امری را مطلقاً غیرسیاسی قلمداد نمی‌کند، دولتی که باید خود را از سیاست‌زدایی‌های قرن نوزدهم رها سازد، و به‌خصوص بر این اصل که اقتصاد غیرسیاسی از دولت مستقل است و این که دولت از اقتصاد جداست خط بطلان بکشد.

[پایان یادداشت اشمیت]

۲

تعریف امر سیاسی تنها با کشف و تعریف مقولات خصوصاً سیاسی ممکن است. در تقابل با قلمروهای متنوع و نسبتاً مستقل اندیشه و عمل بشری، خصوصاً اخلاق، زیبایی‌شناسی، و اقتصاد، امر سیاسی هم معیارهای خاص خودش را دارد که خودشان را به شیوه‌ای ویژه بیان می‌کنند. از همین رو، امر سیاسی باید به تمایزات نهایی خودش تکیه کند. تمام اعمالی که دارای معنای سیاسی هستند از این تمایزات نشئت می‌گیرند. بیایید فرض کنیم که در قلمرو اخلاق تمایز نهایی میان خوب و

1. H. Trescher

2. Rudolf Smend, *Verfassung und Verfassungsrecht* (Munich: Duncker & Humblot, 1928), p. 97, note 2.

شر، در زیبایی‌شناسی بین زیبا و زشت، و در اقتصاد میان سودآور و غیرسودآور است. حال مسئله این جاست که آیا تمایز ویژه‌ای نیز وجود دارد که بتوان به مثابه معیاری ساده برای تعیین امر سیاسی و آنچه شامل آن می‌شود مورد استفاده قرار گیرد؟ مطمئناً طبیعت چنین تمایز سیاسی با تمایزات ذکر شده متفاوت خواهد بود. این معیار از بقیه معیارها مستقل و فی‌نفسه خودبسنده است.

این تمایز ویژه سیاسی که اعمال و انگیزه‌های سیاسی را می‌توان به آن احاله کرد، تمایز میان دوست و دشمن است.^۱ این تمایز تعریفی را به معنای معیار ارائه می‌دهد و نه به معنای تعریفی جامع یا تعریفی که نشانه محتوای ذاتی باشد. تا بدان جا که این تقابل دوست و دشمن از معیارهای دیگر نشئت نگرفته است، با معیارهای نسبتاً مستقل دیگر تقابل‌ها متناظر است: مثل خوب و شر در حوزه اخلاق، زیبا و زشت در حوزه زیبایی‌شناسی و مانند این‌ها. در هر صورت، این تمایز خودبسااست، نه به این معنا که متناظر با حوزه متمایز جدیدی است، بلکه به این معنا که نمی‌توان آن را بر پایه هیچ تقابل دیگر یا ترکیبی از آن‌ها قرار داد، و نه می‌توان ریشه آن را در دیگر تقابل‌ها جستجو کرد. اگر تقابل خوب و شر صرفاً با تقابل زیبا و زشت، سودآور و غیر سودآور اینهمان نباشد و نتوان مستقیماً آن را به دیگر تقابل‌ها احاله کرد، پس تقابل دوست و دشمن حتی

۱. اشمیت که بحث خود را متعلق به دوران دولت‌های حاکم ملی و *ius publicum* اروپا *Europaem* [حقوق عمومی اروپا] می‌داند، از اصطلاح Feind معنای دشمن را مراد می‌کند و نه معنای خصم. ج. ش. [منظور جورج شواب این است که اشمیت دشمن عمومی را در نظر دارد و نه دشمن خصوصی یا کسی که نسبت به آن خصومت شخصی داریم. این مسئله در ادامه روشن خواهد شد. جورج شواب در مکاتبه‌ای، مترجمان را جهت حصول اطلاعات بیش‌تر به این اثر خود ارجاع داد:

George Schwab, «Enemy or Foe: A Conflict of Modern Politics», *Telos* 72 (Summer), 194_201_].

کمتر از سایر تقابل‌ها با دیگر تقابل‌ها خلط می‌شود. تمایز دوست و دشمن به شدیدترین اتحاد یا جدایی، همگرایی یا واگرایی اشاره دارد. این تمایز می‌تواند هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی وجود داشته باشد بدون این که لزوماً به صورت همزمان به تمایزهای اخلاقی، زیبایی‌شناختی، اقتصادی و دیگر تمایزها تکیه کند. لازم نیست دشمن سیاسی به لحاظ اخلاقی شر یا به لحاظ زیبایی‌شناختی زشت باشد؛ دشمن لازم نیست به مثابه رقیب اقتصادی ظاهر شود، و حتی ممکن است انجام دادن معاملات تجاری با او سودآور باشد. با این حال، این دشمن، یک دیگری است، یک غریبه است؛ و برای تعریف طبیعت این دشمن کافی است که او به لحاظ وجودی و به گونه‌ای شدید چیزی متفاوت و بیگانه باشد، به گونه‌ای که در وضع نهایی، تعارض با او ممکن باشد. تصمیم‌گیری در این باب نه با نوعی هنجار عام از پیش تعیین شده ممکن است و نه با قضاوت شخص ثالث «غیر ذی‌نفع» و «بی‌طرف».

تنها مشارکت‌کنندگان بالفعل می‌توانند به درستی وضعیت انضمامی را تشخیص دهند، فهم کنند و مورد قضاوت قرار دهند و وضعیت نهایی تعارض را حل و فصل کنند. هر مشارکت‌کننده‌ای در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند قضاوت کند آیا رقیب به دنبال نفی شیوه زندگی اوست و، در نتیجه، باید برای صیانت از صورت بقای خویش با او بجنگد یا او را دفع کند. به لحاظ عاطفی، دشمن را به آسانی به مثابه موجودی شر و زشت قلمداد می‌کنند، چون هر تمایزی و، بیش‌تر از همه، تمایز مربوط به امر سیاسی که نیرومندترین و شدیدترین تمایزها و مقوله‌بندی‌هاست، برای پشتیبانی از خود به دیگر تمایزها تکیه می‌کند. این امر خودمختاری چنین تمایزهایی را نقض نمی‌کند. در نتیجه، عکس آن نیز صادق است: آنچه به

لحاظ اخلاقی شر، به لحاظ زیبایی‌شناختی زشت، یا به لحاظ اقتصادی زیان‌آور است، لزوماً دشمن نیست؛ آنچه به لحاظ اخلاقی خوب، به لحاظ زیبایی‌شناختی زیبا، و به لحاظ اقتصادی سودآور است، لزوماً به معنای سیاسی کلمه دوست نیست. بدین وسیله طبیعتاً ذاتاً عینی و خودمختار امر سیاسی به واسطه توانایی آن در سروکار داشتن، تمیز و درک تقابل دوست-دشمن، مستقل از دیگر تقابل‌ها، آشکار می‌شود.

۳

مفاهیم دوست و دشمن را باید در معنای انضمامی و وجودی آن‌ها فهمید و نه در معنای استعاری یا تمثیلی؛ آن‌ها را نباید به صورت ترکیب‌شده با و تضعیف‌شده توسط تصورات اقتصادی، اخلاقی و مانند آن‌ها و، به طریق اولی، در معنایی خصوصی-فردی به عنوان بیانی روان‌شناختی از عواطف و تمایلات خصوصی، فهم کرد. مفاهیم دوست و دشمن تقابلی هنجاری و خالصاً روحانی^۱ نیستند. لیبرالیسم در یکی از دوراهی‌های نوعی خود بین روح و اقتصاد (که جلوتر در قسمت ۸ بررسی می‌شود) تلاش کرده است تا دشمن را از نقطه‌نظر اقتصادی به رقیب اقتصادی و از نقطه‌نظر عقلی به هم‌آورد مباحثه تبدیل کند. در قلمرو اقتصاد دشمنی وجود ندارد بلکه فقط رقیب وجود دارد، و در دنیای تماماً مبتنی بر اخلاق فردی و اجتماعی^۲ شاید به جای دشمن، فقط هم‌آورد مباحثه وجود داشته

۱. کلمه‌ای که آن را روح و مشتقات آن ترجمه کرده‌ایم، معادل Geist در زبان آلمانی و مشتقات آن است. این واژه در آن واحد دربردارنده معانی متعددی است از جمله روح، فکر و ذهن. معادل مشابهی در زبان فارسی برای بازنمایاندن تمامی آن‌ها وجود ندارد؛ خواننده باید به این معانی توجه داشته باشد. م.

۲. تفاوت بین morality و ethics یکی از مسائل مورد مناقشه در نزد فلاسفه است. از نظر

باشد. این که کسی گروه‌بندی ملل بر اساس دوست و دشمن را بازماندهٔ اجدادی دوران بربریت محسوب کند، یا امیدوار باشد که این تقابل روزی از دنیا رخت ببندد، یا این که معتقد باشد این تصور که دشمنان دیگر وجود ندارند به دلایل آموزشی مفید خواهد بود، در این جا به بحث ما ارتباطی ندارد. دغدغهٔ ما در این جا نه امور انتزاعی است و نه آرمان‌های هنجاری، بلکه واقعیت ذاتی و امکان واقعی وجود چنین تمایزی است. ممکن است کسی به این امیدها و آرمان‌های آموزشی معتقد باشد یا نباشد، اما به لحاظ عقلانی نمی‌توان انکار کرد که ملل همچنان خودشان را بر اساس تقابل دوست و دشمن گروه‌بندی می‌کنند، و امروز این تمایز همچنان واقعی است، و وجود این تمایز امکان همیشه‌حاضری برای تمامی مردمانی است که در حوزهٔ سیاسی حضور دارند.

هر رقیبی دشمن نیست یا، به طور کلی، طرف هر منازعه‌ای را نمی‌توان دشمن محسوب کرد. دشمن، هم‌وردی خصوصی هم نیست که فرد از او نفرت داشته باشد. دشمن، اقلأً به صورت بالقوه، تنها زمانی وجود دارد که عده‌ای از افراد آمادهٔ مبارزه با جمعی مشابه مواجه شوند. دشمن فقط دشمن عمومی است، چون هر چیزی که دارای چنین جمعی از انسان‌ها نسبتی داشته باشد، به‌خصوص با کل یک ملت، به واسطهٔ چنین نسبتی بدل به امری عمومی می‌شود. دشمن *hostis* است و نه *inimicus* به معنای وسیع‌تر؛ دشمن *πολέμιος* (پولمیوس) است و نه

ریشه‌شناسی، هر دوی این کلمات به یک معنا هستند؛ تنها تفاوت این جاست که اولی ریشهٔ لاتین دارد و دومی یونانی. اما بعضی از فلاسفه، اولی را اخلاق فردی و دومی را اخلاق اجتماعی دانسته‌اند. معکوس آن نیز در نزد سایرین مشاهده می‌شود. از آن جا که به نظر می‌رسد اشمیت از نگرش آلمانی متأثر است، در این جا اولی را اخلاق فردی و دومی را اخلاق اجتماعی ترجمه کرده‌ایم، اگرچه هیچ کدام از این‌ها ترجمهٔ دقیقی نیستند. م.

ἐχθρός (اخثروس)^۱. از آن جا که زبان آلمانی و دیگر زبان‌ها بین دشمن خصوصی و عمومی تفکیک قائل نمی‌شوند، بدفهمی‌ها و تحریف‌های بسیاری به وجود می‌آیند. عبارت مشهور «به دشمنانت عشق بورز» (متی، ۴۴:۵؛ لوقا: ۲۷:۶) در زبان لاتین «*diligite inimicos vestros*» و در اصل یونانی **ἀγαπατε τοὺς ἐχθροὺς ὑμῶν** است و نه *diligite hostes vestros*.^۲ در این عبارت هیچ اشاره‌ای به دشمن سیاسی نمی‌شود. هرگز در

۱. افلاطون در جمهوری (کتاب پنجم، فصل شانزدهم، ص ۴۷۰) قویاً بر تقابل بین دشمن عمومی (**πόλεμος**) و دشمن خصوصی (**ἐχθρός**) تأکید می‌کند، اما آن را در ارتباط با تقابل‌های دیگر یعنی جنگ (**πολέμιος**)، طغیان، خسیزش، شورش، جنگ داخلی (**στάσις**) قرار می‌دهد. [استاسیس (**στάσις**) دقیقاً عکس این معناست، یعنی صلح و نظم. کارل اشمیت در اثر دیگری به دیالکتیک ذاتی موجود در این اصطلاح اشاره کرده است: *Politische Theologie II: Die Legende von der Erledigung jeder Politischen Theologie* (Berlin: Duncker & Humblot, 1970), pp. 117-118. ج.ش.].

نزد افلاطون جنگ واقعی، فقط جنگی است میان یونانی‌ها و بربرها (آن‌هایی که «به واسطه طبیعت دشمن هستند»)، جایی که معارضه میان یونانی‌ها درمی‌گیرد از نظر او نفاق (**στάσις**) اتفاق افتاده است. اندیشه‌ای که در این‌جا بیان شده است از این قرار است که گروهی از مردم نمی‌توانند علیه خودش بجنگند و جنگ داخلی چیزی غیر از خودزنی نیست و دال بر این نیست که شاید دولت جدیدی یا حتی گروه جدیدی از مردم خلق شده است. پومپونیوس بیش از همه به مفهوم هوستیس (*hostis*) اشاره کرده است (*Digest* 50, 16, 118). روشن‌ترین تعریف به همراه توضیحات اضافه در اثر فورچلینی دیده می‌شود: «دشمن عمومی (*hostis*) کسی است که ما با او به طور عمومی در جنگیم... از این لحاظ دشمن عمومی با دشمن خصوصی فرق دارد. دشمن خصوصی شخصی است که ما با او دعوای خصوصی داریم. همچنین می‌توان این دو مفهوم را بدین صورت از هم تفکیک کرد: دشمن خصوصی شخصی است که از ما متنفر است، در حالی که دشمن عمومی شخصی است که علیه ما می‌جنگد.»

Lexicon totius latinitatis (1965 ed.), II, 684.

۲. خواننده باید برای فهم این بحث اشمیت، به اصطلاح *inimicos* در عبارت لاتین اول و اصطلاح *hostis* در عبارت دوم و تمایزی که اشمیت در پانوشت قبل میان آن دو قائل شده است توجه کند. —

کشمکش هزارساله میان مسیحیان و مسلمانان، به ذهن هیچ مسیحی‌ای خطور نکرد که به جای دفاع از اروپا در برابر اعراب یا ترک‌ها، به خاطر عشق به آن‌ها خودش را تسلیم کند. لازم نیست دشمن در معنای سیاسی شخصاً مورد نفرت باشد؛ فقط در حوزه خصوصی است که عشق به دشمن خود، یعنی عشق به هم‌اوردِ خود، معنادار است. عبارت کتاب مقدس که در بالا به آن اشاره شد نه تنها مربوط به تقابل امر سیاسی نیست، بلکه در ضمن سعی ندارد مثلاً تقابل خوب و شریا زیبا و زشت را از میان بردارد. مطمئناً عبارت کتاب مقدس بدین معنا نیست که فرد باید دشمنان مردم خود را دوست داشته باشد و از آن‌ها پشتیبانی کند.

امر سیاسی شدیدترین و نهایی‌ترین دشمنی‌هاست و هر دشمنی انضمامی هرچه بیش‌تر به نقطه نهایی - یعنی گروه‌بندی دوست و دشمن - نزدیک شود سیاسی‌تر می‌شود. دولت در تمامیت آن به مثابه واحد سیاسی سازمان‌یافته، خود در باب تمایز دوست-دشمن تصمیم می‌گیرد. به‌علاوه، در کنار تصمیمات سیاسی اولی و در ذیل تصمیم اتخاذشده، مفاهیم ثانویه متعددی در باب امر سیاسی ظهور می‌کنند. یکسان گرفتن سیاست و دولت که در قسمت ۱ در مورد آن بحث شد این پیامد را دارد که برای مثال افراد نگرش سیاسی دولت را در مقابل سیاست‌های حزب قرار می‌دهند، به طوری که می‌توان از سیاست دینی، آموزشی، کمونی و اجتماعی دولت سخن گفت. با وجود این، دولت تمام این تقابل‌ها را در بر می‌گیرد و آن‌ها را به خود وابسته می‌سازد. اما در درون قلمرو دولت نوعی آنتی‌تزی و دشمنی باقی می‌ماند که به مفهوم امر سیاسی ربط دارد.^۱

۱. سیاست اجتماعی از زمانی وجود می‌یابد که طبقه‌ای دارای اهمیت سیاسی خواسته‌های اجتماعی خود را مطرح کرده باشد؛ سیاست‌های رفاهی که در ادوار اولیه برای فقرا و

در نهایت، حتی صور پیش‌پافتاده‌تری از سیاست ظهور می‌کنند، صوری که اشکالی انگل‌وار و کاریکاتورگونه به خود می‌گیرند. آنچه در این جا از گروه‌بندی اولیهٔ دوست-دشمن باقی می‌ماند فقط عنصری از تضاد است که در شکل‌های مختلفی از تاکتیک و رویه، رقابت‌ها و دسیسه‌ها آشکار می‌شود؛ و آن‌گاه غریب‌ترین بده‌بستان‌ها و فریبکاری‌ها سیاست نامیده می‌شوند. اما این واقعیت که جوهر امر سیاسی در زمینهٔ نوعی تضاد و دشمنی انضمامی قرار دارد، همچنان در زبان روزمره خود را نشان می‌دهد، حتی جایی که آگاهی از وضع اضطراری^۱ کاملاً فراموش شده باشد. این مسئله در زبان روزمره آشکار می‌شود و آن را می‌توان با دو پدیدهٔ مشهود نشان داد. اول، تمام مفاهیم، اندیشه‌ها و واژگان سیاسی معنایی جدلی دارند. تمامی آن‌ها بر تعارضی انضمامی متمرکز و تخته‌بندِ وضعیتی انضمامی هستند؛ نتیجهٔ این امر (که خودش را در جنگ و انقلاب آشکار می‌سازد) نوعی گروه‌بندی دوست-دشمن است، و هنگامی که این اوضاع از میان بروند این مفاهیم یا تصاویر به انتزاعاتی پوچ و شبخ‌وار تبدیل می‌شوند. اگر کسی دقیقاً نداند که با واژگانی مثل دولت، جمهوری،^۲ جامعه، طبقه، و همچنین حاکمیت، دولت مشروطه،

تنگدستان اجرا می‌شد مسئله‌ای اجتماعی-سیاسی تلقی نمی‌شد و به چنین نامی نیز خوانده نمی‌شد. به صورت مشابه، سیاست کلیسایی فقط جایی وجود دارد که کلیسا به هم‌واردِ قابل توجه سیاسی تبدیل شده باشد.

۱. Ernstfall. که در این جا آن را وضع اضطراری ترجمه کرده‌ایم از مفاهیم بنیادی اندیشهٔ اشمیت است. مترجم انگلیسی آن را «وضع نهایی» (extreme case) و مترجم فرانسوی «زورآزمایی» (épreuve de force) ترجمه کرده است. ما آن را به صورت تحت‌اللفظی ترجمه کرده‌ایم. م.

۲. مثلاً ماکیاولی تمامی دول غیر موناشری را جمهوری می‌خواند و تعریف او امروزه همچنان مقبول است. ریچارد توما دموکراسی را دولتی غیرانحصاری تعریف می‌کند؛ از همین رو، تمام غیردموکراسی‌ها در دستهٔ دول انحصاری طبقه‌بندی می‌شوند.

مطلق‌گرایی، دیکتاتوری، برنامه‌ریزی اقتصادی، دولت خنثی یا تام و غیره می‌باید چه کسی را تحت تأثیر قرار داد، با چه کسی مبارزه کرد، چه کسی را باطل شمرد یا نفی کرد، نامفهوم می‌شوند.^۱ نهایتاً، خواه هم‌اورد

۱. در این جا همچنین صور و درجات متعددی برای شدت خصیصه جدلی این اصطلاحات می‌توان قائل شد. با این حال، طبیعتاً ذاتاً جدلی اصطلاحات و مفاهیم، دارای بار سیاسی مشخصی است. لذا، مسائل مربوط به اصطلاح‌شناسی به میزان زیادی سیاسی هستند. واژه یا اصطلاحی می‌تواند در تقابلی خصوصت‌آمیز به طور هم‌زمان نوعی عکس‌العمل، علامت، رمز عبور و اسلحه باشد. برای مثال، کارل رنر یکی از سوسیالیست‌های بین‌الملل دوم، در اثری بسیار مهم از لحاظ آکادمیک، اجاره‌بهایی را که مستأجر به صاحب ملک می‌پردازد «خراج» می‌خواند:

Die Rechtsinstitute des Privatrechts (Tübingen: J. C. B. Mohr [Paul Siebeck], 1929), p. 97.

بیش‌تر اساتید حقوق، قضات، و وکلای آلمانی چنین نامگذاری‌ای را نوعی سیاسی‌سازی غیرقابل‌پذیرش روابط حقوق مدنی می‌دانند و آن را به این دلیل که بحث خالصاً حقوقی، خالصاً قانونی و خالصاً علمی را مغشوش می‌سازد رد می‌کنند. از نظر آن‌ها این مسئله بر اساس شیوه پوزیتیویسم حقوقی حل شده است و لذا آن‌ها تصمیم سیاسی دولت را به رسمیت می‌شناسند. از طرف دیگر، بسیاری از سوسیالیست‌های بین‌الملل دوم ارزش زیادی برای این مسئله قائل بودند که پرداخت‌هایی را که فرانسه مسلح بر آلمان خلع سلاح شده تحمیل کرده بود به جای «خراج»، «غرامت» بنامند. «غرامت» حقوقی‌تر، قانونی‌تر، صلح‌آمیزتر، غیرجدلی‌تر و غیرسیاسی‌تر از خراج به نظر می‌آید. اما در بررسی دقیق‌تر این امر می‌توان مشاهده کرد که «غرامت» بسیار جدلی‌تر و در نتیجه سیاسی‌تر است، چون این اصطلاح به طور سیاسی برای محکوم کردن حقوقی و حتی اخلاقی دشمن تار و مار شده استفاده شده است. این پرداخت‌های تحمیلی این تأثیر را داشتند که آلمان را نه تنها به لحاظ حقوقی بلکه همچنین به لحاظ اخلاقی فاقد صلاحیت بنامایند و تحت انقیاد درآورند. امروزه مسئله در آلمان این است که آیا باید این پرداخت‌های تحمیلی را «خراج» نامید یا «غرامت». این مسئله تبدیل به مناقشه‌ای داخلی شده است. در قرون گذشته مناقشه‌ای بین قیصر آلمان (و شاه مجارستان) و سلطان ترک [عثمانی] در باب این مسئله وجود داشت که آیا پرداخت‌های قیصر به سلطان را باید طبیعتاً «مستمری» نامید یا «خراج». بدهکار تأکید می‌کرد که «خراج» نمی‌دهد بلکه «مستمری» می‌پردازد، در حالی که طلبکار آن را «خراج» تلقی می‌کرد. در آن دوران در روابط بین مسیحیان و ترک‌ها [عثمانیان] این واژگان به صورتی